روش‏های قرآن برای هدایت انسان‏

قدرت‏الله فرقانی

چکیده‏

قرآن مجید برای هدایت و تربیت انسان‏ها نازل شده است. این کتاب الهی برای‏تحقق این هدف از روش‏های گوناگونی مثل نقل قصه، ضرب المثل، استدلال، موعظه وسخنان حکمت‏آمیز، بشارت و انذار و... استفاه کرده است. در این مقاله به شرح این‏روش‏ها می‏پردازیم.

کلیدواژه‏ها: قرآن، هدایت، انسان، روش‏ها

قصه‏گویی‏

داستان‏گویی از گذشته‏های دور در میان انسان‏ها رایج بوده و انسان‏ها باعلاقه تمام قصه‏ها را شنیده و سینه به سینه و نسل به نسل به افراد بعد از خودانتقال داده‏اند. جاذبه قصه در بین شنوندگان موجب شده که بازار قصه‏گویان‏خیالی نیز رونق بگیرد و کتب فراوانی در این زمینه بجای بماند.

استقبال از قصه، اختصاص به گروه خاصی از انسانها ندارد و همه افرادجامعه را از کوچک و بزرگ به خود جذب می‏نماید. قصه علاوه بر پرکردن اوقات‏فراغت و وسیله سرگرمی، فواید مهم‏تر دیگری نیز دارد که به اختصار به آنهااشاره می‏کنیم.

1. آنچه به وسیله تجربه ثابت شده و علم روانشناسی نیز آن را تأیید می‏کند،این است که اثرات پند و اندرز غیرمستقیم بر انسان‏ها بیش از پند و اندرز مستقیم‏است. بخشی از هنر داستان خوب نیز در همین زمینه است که با تحسین یا تقبیح‏غیر مستقیم قهرمانان داستان، خوبی‏ها و بدی‏ها را به انسان می‏شناساند و خواننده را به خوبی‏ها دعوت کرده و از زشتی‏هاباز می‏دارد.

2. انسان مطالبی را که در روایت داستان یا مثلی می‏شنود، بهتر به‏خاطرسپرده و بر خلاف مطالب علمی و فلسفی تا مدت فراوانی از یاد نخواهدبرد.

3. انسان‏ها به طور ناخودآگاه و یا آگاهانه به دنبال یافتن الگو برای خودهستند. از آنجا که در داستان‏ها معمولاً قهرمانها، چه از نوع خوب و چه از نوع‏بدشان، نقش اصلی را ایفا می‏کنند، تأثیرگذاری داستان در انسان‏ها مضاعف شده وبدینوسیله معرفی الگو نیز به افراد میسّر می‏شود.

4. داستان برای همه افراد جامعه در هر شرایط سنی و علمی که باشند مفیداست. برخلاف برهان عقلی و مطالب علمی که افراد خاصی را مخاطب قرارمی‏دهد.

قرآن مجید که به همه مزایای داستانی توجه داشته به بیان قصه‏های‏گذشتگان پرداخته و در برخی موارد معارف‏الهی و جهان بینی خود را در ضمن‏آنها بیان کرده است. امّا آنچه داستان‏های قرآنی را از دیگر داستانها متمایزساخته، وجود ویژگی‏های خاصی است که برخی را بیان می‏کنیم.

ویژگی‏های داستانهای قرآنی‏

1. هدفدار بودن‏

هدف قرآن کریم در بیان داستان‏ها تنها نقل تاریخ و به تصویر کشیدن‏زندگی قهرمانان نیست. بلکه می‏خواهد با نقل فرازهای عبرت‏آموز از زندگی‏گذشتگان، آن را مایه تنبّه آیندگان و چراغی فرا راه آنان قرار دهد تا آنان ازنکته‏های آموزنده زندگی گذشتگان، درس گرفته، از افتادن در پرتگاه‏ها مصون‏باشند. همچنین رموز موفقیّت برخی دیگر را نصب العین زندگی خود قراردهند و راه تکامل و هدایت را با سرعت بیشتری بپیمایند.

قرآن در سوره اعراف به این هدفمندی خود اشاره کرده و پس از نقل‏سرگذشت بنی‏اسرائیل و شرح ماجرای اصحاب سبت و داستان بلعم باعورامی‏فرماید:

ذلِکَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ.[1]

این، مَثَل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند. این داستان‏ها را بازگو کن،شاید بیندیشند و بیدار شوند!

همچنین پس از بیان داستان آموزنده یوسف(ع) می‏فرماید:

لَقَدْ کَانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لاُِولِی الْأَلْبَابِ.[2]

در سرگذشت آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است!

با توجه به همین هدفمندی است که داستان‏های قرآن شرح کامل و مفصل‏نیست. برای مثال در قرآن، زمان وقایع ذکر نشده؛ چون در پیام داستان تأثیری‏ندارد و یا در داستان اصحاب کهف، سن آنان، محل غار، نحوه فرار آنان و... بیان‏نشده؛ چون پیام هدایت خاصی نداشته است.

2. بیان داستان همراه با پند و اندرز

داستان‏های قرآن با پندهای اخلاقی و مواعظ الهی همراه است. به طوری‏که در کنار هر قسمت از داستان، نکته زیبایی را متذکر شده است. به همین‏جهت از هر داستانِ قرآن در زمینه‏های مختلف می‏توان بهره برد. به عنوان‏نمونه می‏توان به داستان خلقت آدم و حوا و سرگذشت آنان توجه نمود. این‏داستان در چندین سوره ذکر شده[3] و در هر مورد به بعضی جهات توجه داده وحاوی بهترین نصایح اخلاقی است. نصایحی که مهم‏ترین رکن اخلاق را تشکیل‏می‏دهد. توجه به دشمنی خطرناک که همیشه در کمین انسان است. دشمنی‏که از راه‏های مختلف و با حیله‏های گوناگون وارد می‏شود. گاهی به پند و اندرزانسان می‏پردازد. گاهی با قسم او را می‏فریبد و گاهی دشمنی صریح و آشکارش‏را ابراز می‏دارد و نیز یادآوری ظرفیت فوق‏العاده تکاملی انسان، تشویق به توبه‏بعد از لغزش و گناه و... .

در داستان حضرت یوسف(ع) نیز که یک سوره کامل را به خود اختصاص داده،همین گونه عمل شده است. در لابه لای هر فراز آن به انسان‏ها پند می‏دهد. درفرازی درس توحید می‏دهد و در بخشی انسان را متوجه شرّ حسودان‏می‏سازد. در جای دیگر از نقشه‏های شیطانی نفس در پوشاندن بدی‏ها سخن‏می‏گوید. در آیات دیگری انسان را از افتادن در مسیر شهوات بازداشته و الگوی‏بسیار مناسبی در مبارزه با شهوات به وی معرفی می‏کند. در مجموعِ سوره نیز،انسان را متوجه تدبیر الهی در به عزّت رساندن افراد متقی و خداترس می‏نمایدو به عبارت دیگر توحید در ربوبیّت را به انسان یاد می‏دهد.

در سوره قصص هر چند سخن اصلی داستان در مورد نبوت حضرت‏موسی(ع) و مبارزه او با فرعونیان است. امّا نکات ریز و پندهای اخلاقی مورد نیازانسان را هم فروگذار نکرده است. برای مثال حیای زنان را ستوده است و انابه به‏درگاه الهی را تمجید کرده و دلبستگی به دنیا و زخارف آن را تقبیح نموده است.همچنین خانه آخرت را از آن کسانی دانسته که اراده برتری در زمین نداشته وبه دنبال راه اندازی فساد در روی زمین نباشند.

3. بیان قانونمندی‏ها

از دیگر مشخصات قصه‏های قرآن این است که هر چند به نقل داستان‏های‏جزئی و شخصی می‏پردازد، امّا آن را به عنوان آیینه‏ای برای انعکاس حقایق‏مطرح می‏کند و موارد جزئی را به شکل کلی بیان می‏کند و می‏فهماند که اگر درمورد خاصی خداوند عنایتی کرده و یا در جایی عده‏ای را به هلاکت رسانده‏است، یک قضیه شخصی نبوده تا دیگران فقط برای مطالعه و سرگرمی بخوانند.بلکه برای این است که بدانند قوانین الهی، کلی است و شامل همه افراد بشرمی‏گردد. به عنوان مثال قران در داستان حضرت یوسف(ع) می‏فرماید:

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَیْنَاهُ حُکْماً وَعِلْماً وَکَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ.[4]

و هنگامی که به بلوغ وقوّت رسید، ما حکم و علم را به او دادیم و این چنین‏نیکوکاران را پاداش می‏دهیم.

همچنین در داستان یونس(ع) و استغاثه او به درگاه الهی و قبول انابه‏اش‏می‏فرماید:

فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّیْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنینَ.[5]

ما دعای او را اجابت کردیم و از آن اندوه نجاتش دادیم واین گونه مؤمنان را نجات‏می‏دهیم.

4. نقل داستان‏های حقیقی نه خیالی‏

قرآن کریم برای بیدار کردن انسان‏ها و تنبّه آنان، از داستان‏های حقیقی‏استفاده کرده است.

بعضی گفته‏اند: اشکالی نداشت اگر قرآن از داستان‏های معروف بین مردم ویا اهل کتاب استفاده می‏کرد. هر چند اطمینانی به صحت آنها نباشد، و یا آن‏داستان‏ها افسانه‏های خیالی باشند، مانند داستان موسی و همسفرش یوشع‏بن نون و داستان مردن هزاران نفر از مردمی که از ترس مرگ خانه و دیار خود راترک کرده بودند و سپس زنده شدن آنها و نظیر این داستان‏ها.[6]

علامه طباطبایی(ره) ، پس از نقل سخن فوق در ردّ آن می‏نویسد:

این سخن خود خطای بزرگی است، زیرا مسأله داستان نویسی و فنون آن که در جای‏خود صحیح نیز هست، هیچ ربطی به قرآن کریم ندارد. زیرا قرآن کتاب تاریخ و رمّان‏نیست. بلکه کتاب عزیزی است که نه در خود آن باطلی هست و نه دست دسیسه بازان‏می‏تواند باطلی را در آن راه دهد. این خود قرآن است که خود را در آیات زیادی چنین‏توصیف می‏کند: (قرآن جز حق نمی‏گوید.) و (بعد از حق چیزی جز گمراهی‏نیست) و... با این حال چگونه یک دانشمند کنجکاو، به خود اجازه می‏دهد که‏بگوید: قرآن به منظور هدایت، از رأی باطل و داستان‏های دروغین و خرافات وتخیلات نیز استفاده کرده است؟[7]

5 . پرهیز از بدآموزی‏

بسیاری از داستان‏ها با وجود داشتن مطالب مفید و آموزنده، به گونه‏ای نقل‏می‏شوند که جنبه‏های بدآموزی نیز دارند. همانند داستانی که به خاطر نشان‏دادن پایان بد و نافرجام دزدی و فساد و مانند آن به رشته تحریر درمی‏آید. وبگونه‏ای ناخودآگاه، راه‏های دزدی و فساد را به خواننده خود القا می‏کند. این‏بدآموزی‏ها در داستان‏ها و رمان‏های عشقی بیشتر خودنمایی می‏کند. ولی‏قرآن داستان‏ها را به نوعی نقل می‏کند که هیچ گونه اثر بدآموزی در آن وجودندارد. نمونه‏ای برای این مطلب، داستان حضرت یوسف(ع) است. در بخشی از این‏داستان به ماجرای عشق زلیخا اشاره شده و صحنه ماجرا منعکس می‏گردد.ولی هرگز کوچک‏ترین بدآموزی و انحراف در خواننده ایجاد نمی‏کند.

تمثیل‏

از دیگر روش‏های قرآن کریم برای تربیت انسان‏ها، (مثل زدن) است.راغب اصفهانی در مورد معنای مثال می‏نویسد:

مثل زدن یعنی در مورد یکی از دو چیز که به همدیگر شباهت دارند، مطلبی بگویی‏به این قصد که مشابه آن مطلب در مورد دیگری تصویر و تبیین شود.[8]

مثال، حقایقی را که از دسترس افکار عموم دور است به ذهن نزدیک ساخته ودر آستانه حس قرار می‏دهد و در حقیقت راه فهمیدن مطلب را آسان می‏کند. گاهی‏یک مثل در عین کوتاهی ما را از آوردن استدلال‏های طولانی بی‏نیاز می‏کند. علاوه‏بر آن، مَثَل برخلاف برهان که بیشتر برای دانشمندان مفید است برای عموم‏مردم نیز فایده بخش است و هر کس در حد فهم خود از آن استفاده می‏کند.مَثَل به دلیل اینکه معقول را به محسوس تشبیه می‏کند و اُنس انسان بامحسوسات بیشتر است، درجه اطمینان انسان به مسائل را بالا می‏برد و حتی‏لجوجانی را که با استدلال‏های عقلی قانع نمی‏شوند، مجاب کرده ومجال‏بهانه‏گیری را از آنان سلب می‏کند.[9]

قرآن شریف با توجه به فواید مَثَل، در موارد متعددی برای اثبات سخن و یافهماندن مطالب بلند از تمثیل استفاده کرده و آن را مایه تذکّر و تفکّر انسان‏هامی‏داند و می‏فرماید:

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِی هذَا الْقُرْآنِ مِن کُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ.[10]

ما برای مردم در این قرآن از هر نوع مَثَلی زدیم، شاید متذکّر شوند!

نمونه‏هایی از مَثَل‏های قرآنی‏

1. آب و کف: از دیدگاه قرآن، حق در جهان ماندنی و اصیل است و باطل از بین‏رفتنی و ناپایدار است. قرآن برای فهماندن این حقیقت به انسان‏ها، دو مَثَل‏زده است. در یکی، حق را به آب تشبیه کرده و باطل را به کف روی آب؛ و دردیگری، حق را به فلز گرانبهایی که در کوره ذوب شده و باطل را به کفی که بر روی‏فلز مذاب ظاهر می‏شود. سپس نتیجه و پیام این دو تشبیه را چنین بیان کرده‏است :

فَأَمَّا الزَّبَدُ فَیَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا یَنفَعُ النَّاسَ فَیَمْکُثُ فِی الْأَرْضِ کَذلِکَ یَضْرِبُ اللَّهُ‏الْأَمْثَالَ.[11]

امّا کف‏ها به بیرون پرتاب می‏شوند، ولی آنچه به مردم سود می‏رساند، در زمین‏می‏ماند، خداوند این چنین مثال می‏زند!

قرآن با این مثال زیبا به ما توجه می‏دهد که باطل، شرک، کفر و نفاق ماندنی‏نیست. تنها مدت کوتاهی جولان می‏دهد و حق را می‏پوشاند. همچون کف روی آب‏و روی فلزات مذاب است که دوامی نداشته و به تندی، سراب وجودش بر همگان‏معلوم می‏گردد. امّا آنچه ماندنی است حق است و طرفداران آن، که همچون‏آب و فلز هم دوام دارند و هم مایه حیات و منفعتند.

ناگفته نماند که قرآن برای بیان حق و باطل، مثال‏های دیگری را نیز آورده‏است. برای مثال، اهل باطل را در ناکامی از رسیدن به مقصد و بی نتیجه ماندن‏اعمالشان به شخصی تشبیه کرده که از دور، دست‏های خود را گشوده، به سوی‏آب دراز می‏کند. تا کفی از آب بر دهان خود برساند. امّا نمی‏تواند و فقط صورت‏آب نوشیدن را در می‏آورد و ناکام و تشنه باقی می‏ماند.[12] همچنین در جای‏دیگر توحید و کلمه حق را به درخت پاکیزه‏ای تشبیه نموده که ریشه‏های آن درخاک محکم و ثابت گردیده و در فضا شاخه گسترده و هر فصل به اذن‏پروردگارش میوه می‏دهد، در حالی که کفر و کلمه باطل همچون درخت ناپاکی‏است که اززمین کنده شده و باد آن را به هر طرف پرتاب می‏کند و ثبات و بقایی از خودندارد.[13]

2. سبزه زیبا ولی کم دوام و نابودشدنی‏

قرآن برای آگاه کردن مؤمنان به ناپایداری و بی ثباتی دنیا در موارد فراوان به‏نصیحت آنها پرداخته است و حیات دنیوی را لهو و لعب دانسته، انسان‏ها را ازدلبسته شدن به آن نهی کرده است. قرآن برای فهماندن این حقیقت چنین‏مثال زده است:

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا کَمَاءٍ أَنزَلْنَاهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا یَأْکُلُ النَّاسُ‏وَالْأَنْعَامُ حَتَّی إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّیَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَیْهَا أَتَاهَاأَمْرُنَا لَیْلاً أَوْ نَهَاراً فَجَعَلْنَاهَا حَصِیداً کَأَن لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الْأَیَاتِ لِقَوْمٍ‏یَتَفَکَّرُونَ.[14]

مَثَل زندگانیِ دنیا، همانند آبی است که از آسمان نازل کرده‏ایم، که در پی آن، گیاهان‏زمین که مردم و چهارپایان از آن می‏خورند می‏روید؛ تا زمانی که زمین، زیبایی خود رایافته و آراسته می‏گردد و اهل آن مطمئن می‏شوند که می‏توانند از آن بهره‏مند گردند،ناگهان فرمان ما، شب هنگام یا روز فرا می‏رسد. سرما یا صاعقه‏ای را بر آن مسلطمی‏سازیم؛ و آنچنان آن را درو می‏کنیم که گویی دیروز هرگز چنین کشتزاری نبوده است!این گونه، آیاتِ خود را برای گروهی که می‏اندیشند، شرح می‏دهیم!

در این مثال، زیبایی و ناپایداری متاع دنیا به زیبایی و ناپایداری علف‏هایی‏تشبیه شده که بهار از زمین می‏روید و آن را زیبا و سرسبز می‏کند، ولی به زودی‏پژمرده و خشک شده و پراکنده و نابود می‏گردد. متاع‏های دنیوی نیز چنین است.همین که اهل دنیا به نعمت‏های آن دل خوش کرده و گمان می‏کنند که برای‏همیشه آن را در اختیار خواهند داشت، ناگاه فرمانی از جانب خدا رسیده و تمام آن‏نعمت‏ها را از آنان می‏گیرد. چنان که گویی آن نعمت‏ها در این سرزمین وجودنداشته‏اند.

3. خوشه هفتصد دانه‏

خداوند وعده داده که صدقات را پرورش دهد و زیاد گرداند. برای اینکه این‏وعده را محسوس کند، مثال زیر را زده است:

مَثَلُ الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللّهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَةٍمِاْئَةُ حَبَّةٍ وَاللّهُ یُضَاعِفُ لِمَن یَشَاءُ وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ.[15]

مَثَل کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‏کنند، همانند بذری است که هفت‏خوشه برویاند، که در هر خوشه یک صد دانه باشد و خداوند آن را برای هر کس‏بخواهد و شایستگی داشته باشد چند برابر می‏کند و خداگشایش دهنده و داناست.

بشارت و انذار

قرآن کریم برای هدایت انسان به سوی ترقی و کمال و بازداشتن او از سقوطوانحطاط از دو روش بشارت و انذار استفاده کرده است. گاهی انسان را به‏پیمودن راه راست و اعمال صالح تشویق نموده و نتایج نیکوی آن را متذکرمی‏شود و گاهی نیز او را از پیمودن راه خطا و انحراف برحذر داشته و عاقبت بدآن را یادآور می‏گردد.

بشارت‏های قرآن مجید برخی در مورد دنیا و برخی مربوط به جهان آخرت‏است. همچنان که انذارها نیز برخی مربوط به عذاب‏های دنیوی و بعضی مربوط به‏قیامت و پس از آن است. به عنوان مثال، خداوند متعال برای تشویق بشارت دنیوی‏به زندگی گذشتگان اشاره نموده، فرموده است:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَی آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنَا عَلَیْهِمْ بَرَکَاتٍ مِنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ.[16]

و اگر اهل شهرها و آبادی‏ها ایمان می‏آوردند و تقوا پیشه می‏کردند، برکات آسمان‏و زمین را بر آنها می‏گشودیم.

البته این بشارت مخصوص آنان نیست بلکه قاعده‏ای کلی است و هر زمان‏اگر مردم ایمان آورند و تقوا پیشه کنند، برکات الهی در همین دنیا شامل حال‏آنان می‏شود.

بشارت دیگر مربوط به بخشش گناهان است. خداوند در این زمینه‏بشارت‏های فراوانی داده که توبه توبه‏کنندگان را بپذیرد و از خطاهای آنان‏درگذرد. برخی از بشارت‏های دنیوی قرآن مربوط به وعده نصرت به مؤمنان‏است، که اگر به یاری دین خدا برخیزند، خداوند نیز به مدد آنان شتافته و به‏وسیله ملائکه و دیگر امدادهای الهی، یاریشان خواهد کرد.

بشارت‏های مربوط به جهان آخرت نیز فراوان است. قرآن در آیات فراوانی به‏بیان نعم بهشتی و وعده الهی درباره دخول مؤمنان به سرای جاوید و متنعم شدن ازنعمت‏های آن پرداخته است.[17]

در مورد انذار هم آیات، ناظر به دو انذار دنیوی و اُخروی است. به عنوان‏مثال قرآن مجید، مشرکان را از هلاکت در دنیا می‏ترساند و می‏فرماید:

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنذَرْتُکُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ.[18]

اگر آنها روگردان شوند، بگو: من شما را از صاعقه‏ای همانند صاعقه عاد و ثمودمی‏ترسانم!

و یا در آیه دیگر، عذاب‏های دنیوی دیگری را برمی‏شمارد:

بگو: او (خداوند) قادر است که از بالا یا از زیر پای شما عذابی بر شما بفرستد،یا به صورت دسته‏های پراکنده شما را با هم بیامیزد؛ و طعم جنگ و اختلاف را به هریک از شما به وسیله دیگری بچشاند... .[19]

بیان سرگذشت گذشتگان و هلاکت بسیاری از آنها به وسیله عذاب‏های‏الهی در همین دنیا، در راستای انذار آیندگان و مخاطبان قرآن قرار دارد.

آیات ناظر به عذاب‏های اُخروی که برای ترساندن انسان‏ها از عذاب الهی‏نازل شده است نیز به حدی فراوان است که می‏توان گفت بخش بزرگی از آیات‏این کتاب آسمانی را به خود اختصاص داده است. برشمردن عذاب‏های مربوطبه روز قیامت، عذاب‏های جهنم، خلود در آتش، اوصاف جهنمیان و... همگی‏برای تحقق همین هدف می‏باشد.

نکته قابل تأمل در این روش هدایتی قرآن یعنی بشارت و انذار این است که‏قرآن مجید به بشارت و انذار به صورت کلی و برای مجموعه اعمال بسنده نکرده‏ودر بسیاری از موارد برای هر عمل، بشارت و یا انذار خاصی را مطرح نموده‏است. به عنوان مثال درباره انفاق، به انفاق کنندگان وعده اجر بزرگ و اینکه‏چیزی از اموال آنها کم نخواهد شد را داده[20] و در مقابل، کسانی که از انفاق‏خودداری می‏کنند را به آتش دوزخ و داغ نهادن بر صورت(پیشانی) ، پهلو وپشت‏هاشان تهدید کرده است.[21]

در مورد نماز نیز به نمازگزاران بشارت داده که نمازشان سبب از بین رفتن‏گناهانشان می‏گردد[22] و به سبب آن به اجر الهی دست می‏یابند.[23] از سوی دیگرکسانی را که به نماز اهمیت نداده و آن را از بین می‏برند تهدید به مجازات نموده وجزای آن را جهنم دانسته است.[24]

در آیاتی نیز به ذاکران وعده داده که خداوند به یاد آنها خواهد بود،[25]وخواسته‏هایشان را بر آورده می‏سازد.[26] در مقابل اعراض کنندگان از یاد خدا رابه تنگی معیشت و کوری در آخرت تهدید نموده است.[27]

نکته دیگری که در این روش هدایتی قرآن باید مورد توجه قرار گیرد این‏است که قرآن مجید این دو عنصر بشارت و انذار را در کنار هم ذکر کرده تا نتیجه‏آن ایجاد حالت خوف و رجاء در کنار هم در قلب بندگان خدا باشد؛ زیرا درتربیت افراد باید توجه داشت که بشارتِ تنها امید بیش از حد به افراد می‏دهد وانذارِ تنها نیز به ناامیدی و یأس منجر می‏شود. خداوند در توصیف خود درچندین آیه، دو وصف غفور و رحیم را در کنار شدید العقاب بودن آورده است.

اعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ شَدِیدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ.[28]

در مورد رسالت پیامبران نیز انذار و تبشیر در کنار هم ذکر شده است:

رُسُلاً مُبَشِّرِینَ وَمُنذِرِینَ لِئَلاَّ یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ.[29]

الگو دهی‏

از ویژگی‏های روحی و روانی هر انسان، علاقه به داشتن الگو و نمونه است.نقش تربیتی الگوها در زندگی انسان انکارناپذیر است و به طیف و گروه خاصی نیزاختصاص ندارد. هر کس در زندگی خود تحت تأثیر کسانی قرار می‏گیرد که آنان رإ؛آآ»حِک‏ک‏به عنوان نمونه و سرمشق انتخاب کرده است.

قرآن مجید به این نکته روانی توجه داشته و به معرفی الگوی‏های شایسته‏پرداخته است تا بشریت در طول تاریخ و در همه صحنه‏های زندگی از آنان‏سرمشق گرفته و اعمال و افکار خود را بر راه و روش آنان تطبیق دهد:

لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن کَانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَالْیَوْمَ الْآخِرَ وَذَکَرَ اللَّهَ‏کَثِیراً.[30]

بدون شک، برای شما در ]زندگی‏[ رسول خدا سرمشق نیکویی است، برای کسی که‏امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارد و خدا را بسیار یاد می‏کند.

قَدْ کانَتْ لَکُمْ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فی اِبْراهیمَ وَ الَّذینَ مَعَهُ... .[31]

برای شما سرمشق خوبی در ]زندگی‏[ ابراهیم و کسانی که با او بودند، وجود دارد.

و گاهی نیز با بیان داستان پاکدامنی یوسف در صحنه‏های گناه، شرح‏درگیری‏های موسی با زورمداران، شرح برائت جویی ابراهیم از مشرکان و... آنان‏را به عنوان الگوهای عفت، مبارزه، برائت و... مطرح کرده است.

قرآن علاوه بر بیان اسوه‏های نیکو، نمونه‏هایی از انسان‏های منحرف و گمراه‏را نیز مطرح کرده و با محکوم کردن عقاید، اعمال و رفتار آنها، مؤمنان را ازهمسانی با آنان برحذر داشته است. قارون نمونه این گروه است که در سوره‏قصص، شرح حال و پندارهای جاهلانه و مستکبرانه وی مطرح شده است.

موعظه و نصیحت‏

از دیگر روش‏های مؤثر در تربیت انسان‏ها، موعظه و نصیحت کردن است.موعظه به معنای بازداشتن و منع کردن کسی از کاری همراه با ترساندن وی‏است. همچنین گفته شده که وعظ به معنای تذکر دادن به انجام اعمال نیکواست. به بیانی که دل شنونده را برای پذیرفتن آن تذکر نرم کند.[32]

قرآن مجید در آیات فراوانی به موعظه مردم پرداخته و با بیان مثل‏ها وتحریک عواطف، مردم را به انجام اعمال نیک ترغیب کرده است. موعظه‏های‏فراوان درباره رعایت تقوای الهی، عبادت خالصانه، رعایت حق پدر و مادر،رعایت ضعیفان، دوری از گناهان به‏ویژه دوری از فحشا، دزدی، قتل و... همه‏نمونه‏هایی از این مواعظ می‏باشد، تا جایی که از قرآن با عنوان موعظه یاد شده‏است.

یَا أیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْکُم مَوْعِظَةٌ مِن رَبِّکُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِی الصُّدُورِ وَهُدیً وَرَحْمَةٌلِلْمُؤْمِنِینَ.[33]

ای مردم! اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده است؛ و درمانی برای آنچه‏در سینه‏هاست (درمانی برای دل‏های شما) و هدایت و رحمتی است برای مؤمنان!

علامه طباطبایی در تفسیر آیه فوق به این مطلب اشاره کرده‏اند که خدای‏سبحان در این آیه، قرآن را با چهار وصف موعظه، شفا، هدایت و رحمت یادکرده و اگر مجموع این چهار صفت را در نظر بگیریم خواهیم دید که آیه شریفه‏بیان جامعی است برای همه آثار طیب و نیکوی قرآن که در نفوس مؤمنین‏ترسیم می‏شود. ایشان در ادامه بحث، درباره اولین صفت یعنی موعظه‏می‏نویسد:

آری، قرآن در اولین برخوردش با مؤمنین آنان را چنین درمی یابد که در دریای‏غفلت فرورفته و موج حیرت از هر سو به آنان احاطه یافته و در نتیجه، باطن آنان را به‏ظلمت‏های شک و ریب تاریک ساخته و دلهایشان را به انواع رذایل و صفات و حالات‏خبیثه بیمار ساخته، لذا با مواعظ حسنه اندرزشان می‏دهد و از خواب غفلت بیدارشان‏می‏کند و از هر نیت فاسد و عمل زشت نهی‏شان نموده، به سوی خیر و سعادت وادارشان‏می‏سازد.[34]

خداوند متعال آن‏چنان دقیق و ظریف به موعظه پرداخته و اصول وریشه‏های مطالب اخلاقی را یادآور شده که هر خواننده‏ای را به تأمل وامی‏دارد.امام علی(ع) در توصیف موعظه‏های قرآن می‏فرماید:

اِنَّ اللّهَ سُبْحانَهُ لَمْ یَعِظْ اَحَداً بِمِثْلِ هذَالْقُرآنِ.[35]

خداوند سبحان هیچ کسی را به (موعظه‏ای) مانند این قرآن موعظه نکرده‏است.

خداوند متعال علاوه بر مواعظی که خود بدانها پرداخته، از زبان دیگران نیزمواعظی را نقل نموده است. مثلاً از زبان لقمان نقل نموده که فرمود:

وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ یَعِظُهُ یَابُنَیَّ لاَ تُشْرِکْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ.[36]

(به یاد آور) هنگامی را که لقمان به فرزندش در حالی که او راموعظه می‏کردگفت: پسرم! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است.

روش موعظه و اندرز زمانی تأثیر می‏گذارد که علاوه بر عامل بودن نصیحت‏کننده، انسان دریابد که نصیحت‏گر مقصدی جز هدایت و راهنمایی او ندارد وکارش از اغراض مادی برکنار است. قرآن مجید به همین جهت از زبان پنج‏پیامبر نقل می‏کند که همه آن‏ها در تبلیغ‏شان تصریح می‏کردند که:

وَمَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَی رَبِّ الْعَالَمِینَ.[37]

من برای این دعوت، هیچ مزدی از شما نمی‏طلبم، اجر من تنها بر پروردگار عالمیان‏است!

و در آیه دیگر به پیامبر اکرم(ص) نیز دستور می‏دهد که همین مطلب را به‏مردم یادآور شود.[38]

روش نصیحت از آنجا که با عواطف و احساسات انسانها ارتباط دارد ونصیحت شونده می‏یابد که هدف نصیحت گر، سود رساندن به اوست ومی‏خواهد او را نجات دهد، دارای تأثیر بیشتری می‏باشد. در احادیث نیز به‏فواید پربار آن اشاره شده و در این زمینه سخن امیرمؤمنان(ع) کافی است که درباره‏مواعظ فرمود :

اَلْمَواعِظُ حَیاةُ الْقُلوُبِ.[39]

موعظه‏ها مایه زنده شدن قلبها می‏باشد.

اقامه براهین عقلی‏

روش استفاده از براهین عقلی در بسیاری از آیات قرآن مجید مشهور است.در بسیاری از آیات، به تشریح نشانه‏های الهی در وجود انسان و طبیعت‏پرداخته و همه آنها را مقدمات برهان قرار داده است.[40]

در برخی از آنها بر اصل توحید و توحید خالقیت استدلال نموده و در برخی‏با استفاده از نظام واحد در عالم به اثبات توحید در ربوبیت پرداخته است. البته‏استدلال‏های قرآن در عین استحکام و قوت، به گونه‏ای روان و با استفاده ازمقدمات موجود و ثابت در فطرت سالم انسان پی‏ریزی شده است، تا علاوه براستفاده اهل دانش از آن، عموم مردم نیز از آن منتفع شوند. مثلاً در چندین‏مورد سیر تطور انسان از نطفه تا علقه و سپس رسیدن به مرحله رشد کامل رامتذکر شده و همان را دلیل بر توحید ربوبی قرار می‏دهد. گاهی نیز گردش شب‏و روز و نظم موجود در جهان را مقدمه قرار داده و توجه به آن را سبب پذیرش‏اعتقاد به وجود خالق و مدبر برای آنها می‏داند.

در داستان حضرت ابراهیم(ع) استدلال‏های آن حضرت در زمینه ناتوانی‏موجودات را از اینکه پروردگار عالم باشند نقل کرده و سپس به نتیجه‏گیری آن‏حضرت در رسیدن به توحید خالص اشاره نموده است.[41]

در موردی دیگر در اثبات توحید به برهان تمانع اشاره نموده، می‏فرماید:

قُلْ لَوْ کانَ فیهِما الِهَةٌ اِلاَّ اللّهُ لَفَسَدَتا.[42]

اگر در آسمان و زمین، جز (الله) خدایان دیگری بود، آسمان و زمین فاسدمی‏شدند (و نظام جهان به هم می‏خورد.)

و برای نفی شریک داشتن خدای متعال به استدلال پرداخته می‏فرماید:

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِن وَلَدٍ وَمَا کَانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ إِذاً لَّذَهَبَ کُلُّ إِلهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلاَ بَعْضُهُمْ‏عَلَی بَعْضٍ.[43]

خدا هرگز فرزندی برای خود انتخاب نکرده و معبود دیگری با او نیست، که اگرچنین می‏شد، هر یک از خدایان مخلوقات خود را تدبیر و اداره می‏کردند و بعضی بربعضی دیگر برتری می‏جستند (وجهان هستی به تباهی کشیده می‏شد) .

در دیگر مسائل اعتقادی مانند نبوت و معاد نیز به اقامه برهان پرداخته ومثلاً در مورد امکان زنده شدن مردگان، قدرت الهی در خلقت اولیه انسانها رادلیل داده[44] و یا قدرت خداوند در زنده نمودن زمین مرده توسط باران را دلیل‏توانایی خداوند در زنده نمودن دوباره انسان‏ها دانسته است.[45]

خلاصه اینکه قرآن مجید همان‏گونه که از انسان‏ها می‏خواهد که با دلیل ومنطق سخن گویند و از ارائه سخنان و عقاید مبتنی بر ظن و گمان پرهیز کنند، خودنیز در ارائه حقایق آسمانی‏اش به ارائه دلیل و برهان پرداخته و این روش را یکی‏از روش‏های خود در هدایت افراد حق‏طلبی‏قرار داده که اهل سخن حقند و با روشن شدن حقایق با آغوش باز از آن استقبال‏می‏کنند. البته از سوی دیگر همین دلایل و احتجاج‏های قرآنی سبب اتمام‏حجت علیه کسانی است که از زبان استدلال استفاده نکرده و با عناد و لجاج به‏مبارزه با حقایق قرآنی پرداخته‏اند.

طرح سؤال‏

یکی از روش‏هایی که امروز برای تعلیم و تربیت مطرح می‏شود، روش ایجادسؤال در ذهن متعلمان است. در این روش، مربی به طرح سؤال می‏پردازد، تادانش‏آموز را به تفکر، و یافتن پاسخ از درون خویش وادارد. علمی که از این‏طریق نصیب دانش‏آموز می‏گردد، برای او بسیار دلچسب و ماندنی است، زیراانسان به‏طور معمول به برداشت‏های خود از مسائل مختلف بیش از هر چیزاهمیت می‏دهد و آن را همانند نظریات دیگران نمی‏بیند که در برابر آنهامقاومت به خرج دهد. این طرز تعلیم و هدایت در برابر افراد لجوج و عصیانگر اثربیشتری دارد.

قرآن مجید در عصری که از علم و مسائل تربیتی در آن اثر و خبری نبود، ازاین روش نیز برای هدایت مشرکان و کافران به سوی تفکر و تدبر و باز گرداندن آنان‏به فطرتشان، استفاده کرد.

بسیاری از موارد به کارگیری این روش در قرآن برای بیدار کردن فطرت‏خفته منکران در دعوت به توحید است. زیرا خداشناسی امری فطری است که‏اگر بشر، پس از مطالعه آیات آفاقی و انفسی، در درون خود به تفکر بپردازد، درآن‏ها خدا را خواهد دید و به یگانگی خدا اقرار خواهد کرد. آیات زیر نمونه‏ای ازاین گونه سؤال‏های قرآنی است:

أَفَرَأَیْتُم ما تُمْنُونَ ءَأَنتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ.[46]

آیا از نطفه‏ای که در رحم می‏ریزید آگاهید؟ آیا شما آن را (در دوران جنینی)آفرینش (پی در پی) می‏دهید یا ما آفریدگاریم؟

اَفَرَأَیْتُمْ ما تَحْرُثوُنَ أَاَنْتُمْ تَزْرَعوُنَهُ اَمْ نَحْنُ الزّارِعوُنَ.[47]

آیا هیچ درباره آنچه کشت می‏کنید اندیشیده‏اید، آیا شما آن را می‏رویانید یا مامی‏رویانیم؟!

قَالَ هَلْ یَسْمَعُونَکُمْ إِذْ تَدْعُونَ أَوْ یَنفَعُونَکُمْ أَوْ یَضُرُّونَ.[48]

گفت: آیا هنگامی که آنها را می‏خوانید صدای شما را می‏شنوند؟ یا سود و زیانی به شمامی‏رسانند؟

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِی اللَّهِ شَکٌّ فَاطِرِ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ.[49]

رسولان گفتند: آیا در خدا شک است، خدایی که آسمانها و زمین را آفریده است؟

یَا صَاحِبَیِ السِّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ.[50]

ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهترند، یا خداوند یکتای پیروز؟

گاهی نیز مخاطب را به مقایسه بین دو چیز ترغیب نموده و به اعتراف وامی‏دارد:

قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذینَ لا یَعْلَموُنَ.[51]

بگو: آیا کسانی که می‏دانند با کسانی که نمی‏دانند یکسانند؟

قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الْأَعْمَی وَالْبَصِیرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِی الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ.[52]

بگو: آیا نابینا و بینا یکسانند؟ یا ظلمتها و نور برابرند؟

أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْیَانَهُ عَلَی تَقْوَی مِنَ اللّهِ وَرِضْوَانٍ خَیْرٌ أَم مَنْ أَسَّسَ بُنْیَانَهُ عَلَی‏شَفاجُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِی نَارِ جَهَنَّمَ.[53]

آیا کسی که شالوده آن را بر تقوای الهی و خشنودی او بنا کرده‏اند. بهتر است، یا کسی‏که اساس آن را بر کنار پرتگاه سستی بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرو می‏ریزد؟

در برخی موارد نیز پرسش تکرار می‏شود تا شنونده را به دقت و توجه بیشتروادارد. همانند تکرار سؤال (وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ) تامخاطبان قرآن را به تأمل و تفکر درباره آن وادارد.[54]

ناگفته نماند که گاهی نیز از سؤال برای به رخ کشاندن اهمیت موضوع‏استفاده می‏شود. در اینجا دیگر برانگیختن وجدان و عقل برای یافتن پاسخ‏مطرح نیست، بلکه تفهیم عظمت و بزرگی موضوع، مورد نظر است. استفاده ازاین نوع سؤال‏ها نیز که خود یک روش تربیتی است، در قرآن مورد توجه قرارگرفته و در مواردی به کار رفته است. در آیاتی برای نشان دادن اهمیت قیامت،چنین آمده است :

اَلْقارِعَةُ مَا الْقارِعَةُ وَ ما اَدْریکَ مَا الْقارِعَةُ... .[55]

آن حادثه کوبنده، و چه حادثه کوبنده‏ای! و توچه می‏دانی که حادثه کوبنده‏چیست؟

برای بیان اهمیت و ارزش شب قدر نیز همین گونه فرموده است:

اِنّا اَنْزَلْناهُ فی لَیْلَةِ الْقَدْرِ وَ ما اَدْریکَ ما لَیْلَةُ الْقَدْرِ.